

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته و کلام محقق اصفهانی(ره)

عرض کردیم یکی از مواردی که به عنوان نقض این عکس قاعده مطرح شده، عین مستأجره، در اجاره‌ی فاسد است. فتوای شیخ(ره) این شد که این عین مستأجره در اجاره‌ی فاسد؛ متعلق ضمان نیست و اگر متعلق ضمان نباشد، دیگر نقض در اینجا موجود نیست. زمانی نقض است که بگوئیم در اجاره‌ی صحیح، ضمان نیست، در فاسد هست. کلامی را از محقق اصفهانی(ره) در این ارتباط که چرا در اجاره‌ی فاسد، نسبت به عین مستأجره ضمانی وجود ندارد، عرض کردیم. نکته‌ای که باید در اینجا نسبت به فرمایش محقق اصفهانی(ره) ذکر کنیم این است که خود مرحوم شیخ(ره) در عبارتهای قبل از این بحث، در مواردی تصریح دارند به اینکه عقد فاسد، کالعدم است. این در کلمات برخی از محشّین مکاسب هم آمده است. اگر این را گفتیم؛ در شیء عدمی که دیگر بحث موضوعیت و داعویت مطرح نمی‌شود. در عدم، اثر بر شیء عدمی مترتب نمی‌شود. محقق اصفهانی(ره) تلاش کردند که از راه فرق بین «داعی» و «عنوان»، مسأله را درست کنند. «داعی» و «عنوان» در جایی است که یک چیزی باشد، اما عقد فاسد از نظر شارع و عقلاء؛ کالعدم است، أصلاً انگار چیزی واقع نشده، چیزی که عنوان عدم را دارد؛ نه عنوان «داعویت» در او معنا دارد و نه عنوان «موضوعیت» در آن معنا دارد.

نقد استاد بر کلام محقق اصفهانی(ره)

عرض ما بر محقق اصفهانی(ره) این است که تفکیک بین «داعویت» و «موضوعیت» در جایی است که یک اثر شرعی(و لو اثر مائی) بر آن مترتب باشد. فرض ما این است که هیچ اثری مترتب نیست، چون می‌گوئیم وقتی این امر فاسد است، هیچ اثر شرعی ندارد، عوض، ملک موجد نشده، منفعت، ملک مستأجر نشده، هیچ اثری بر آن بار نیست که بگوئیم حالا عوض، ملک موجد نشده و منفعت هم ملک مستأجر نشده، اما ید مستأجر بر عین مستأجره، ید امانی و مأذونه است. ما نمی‌توانیم بگوئیم که محقق اصفهانی(ره) ملتزم می‌شود به اینکه عقد فاسد اثر شرعی ندارد، ولی اثر عقلایی دارد. فرض این است که عقد فاسد است، فاسد یعنی «لیس له اثر لا شرعاً و لا عقلاً». فرض ما این است و در چیزی که اثر ندارد، ما بخواهیم از راه تفکیک بین داعویت و موضوعیت وارد شویم، درست نیست.

تفکیک در جایی است که یک چیزی صحه مائی دارد، حالا می‌گوئیم که این جهتش داعویت دارد و این جهتش هم موضوعیت دارد. این مطلب اول است. علی‌ای حال؛ اگر ما گفتیم عقد فاسد اثر ندارد، این تفکیک درستی نیست و خود مرحوم شیخ(ره) هم قبلاً نظیر این عبارت داشته است. اگر تفحص کنید، شبیه به این تعبیر را پیدا می‌کنید. روی مبنای خود مرحوم شیخ(ره) درست نیست. ثانیاً از کجا بگوئیم صحّت و فساد، داعویت دارد؛ یعنی واقعاً صحیح بودن عقد، داعی است که تخلّفش اشکال

نداشته باشد؟! این کسی که خانه‌اش را اجاره می‌دهد، بنایش بر این نیست که این عقد صحیحاً واقع شود و این مالک شود، این چه عنوان داعویتی است که بگوئیم این شخص پول را مالک نمی‌شود، منفعت هم به ملک مستأجر در نمی‌آید. وقتی این چنین است مع ذلک بگوئیم که این صحت؛ داعویت دارد!! خیر، این صحت، موضوعیت دارد، به نظر ما از لحاظ عرفی، صحت عقد، خودش دخالت دارد، یعنی اگر این بداند که عقد، صحیح نیست، جنس را تحویل نمی‌دهد.

بحث اخلاقی: مراد از وجه الله در آیه «کل شیء هالک الا وجهه»

در سوره‌ی قصص، آیه 88 می‌فرماید: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». این آیه‌ی شریفه، بحث زیادی دارد. اولاً ارتباط این آیه با آیات قبل چیست؟ و نکات فراوان تفسیری هم دارد. آنچه که من در این بحث می‌خواهم اجمالاً اشاره کنم، کلمه‌ی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» است. قبل از آن در آیه‌ی شریفه می‌فرماید «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»؛ با خدا معبود دیگر و اله دیگر را قرار نده، فقط خدا را عبادت کن، برای خدا شریک قرار نده. سپس تعلیل می‌آورد و می‌فرماید اولاً «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»؛ برای اینکه الهی غیر از خدا نیست که بخواهی او را شریک قرار دهی، ثانیاً: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ هر چیزی باطل است، هر چیزی هلاک و فانی است، تنها چیزی که باقی می‌ماند؛ وجه خدای تبارک و تعالی است. ما اگر در این تعبیر دقت کنیم؛ می‌توانیم بسیاری از اوصاف و سجایای اخلاقی و مسائل اخلاقی را برهانی کنیم. در جایی که بگوئیم فقط انسان باید خوف از خدا داشته باشد، «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» کسانانی که رسالات خدا را تبلیغ می‌کنند و فقط از خدا می‌ترسند. اگر در مباحث اخلاقی تأکید می‌شود بر اینکه انسان فقط باید از خدا بترسد، اگر می‌فرماید «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ علما فقط از خدا می‌ترسند، برای این است که کسی که عالم است، این برهان را بلد است.

این «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ برهان برای این مسئله‌ی مهم اخلاقی است. همچنین غیر از این عنوان خشیت، عناوین فراوانی که در مباحث اخلاقی مطرح است، یکی از اصول برهانیش همین آیه‌ی شریفه است. «هر شیئی هالک است». «هالک» را چه معنا کنیم که بالفعل است، یعنی همین حالا هم نابود است. همین حالا تمام ما سوی الله هالک هستیم، بالفعل هالک است. یا اینکه معنا کنیم که در آینده اینها نابود می‌شوند و از این نشئه انتقال پیدا می‌کنند به یک نشئه‌ی دیگری. هالک را هر طوری معنا کنیم، بالأخره انسان به چیزی که نابود است، یا بالفعل و یا در استقبال، نباید توجه کند.

انسان بالفعل هالک است و ما بالفعل هالکیم. بالفعل منهدم هستیم، نه اینکه بگوئیم الآن انعدام نیست. واقعاً این چنین است. حقیقت ما یک حقیقت فانی است، یک حقیقت باطل است یک حقیقت هالک است. اگر انسان این چنین است، دیگر تلاش بر اینکه برای خودش مال جمع کند، برای چیست؟ تلاش بر اینکه اعتبار جمع کند، چرا؟ تلاش بر اینکه دیگران را تخریب کند، چرا؟ اینها برای این است که ما از این حقیقت خودمان غافلیم. انسان باید توجه داشته باشد که آنچه که باقیست وجه خداست، «وَيَنْفَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، اینجا هم که می‌گوید «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». باید دنبال این باشیم که «وجه الله» چیست؟

آیا ما می‌توانیم متّصف به «وجه الله» شویم یا خیر؟ یک طلبه، یک روحانی، یک مجتهد، یک خطیب، یک عالم، یا در سایر اقشار مختلف، این بحث اختصاص به دایره‌ی انسان‌هایی که در مسائل علمی هستند ندارد، آیا انسان می‌تواند متّصف به «وجه الله» شود یا نه؟ ما در مستثنی قرار می‌گیریم، خودمان را از مستثنی منه بیوریم و داخل در مستثنی قرار دهیم. اگر خودمان را متّصف به اخلاق و اوصاف الهی کنیم، خودمان را ملوّن به صبغه‌ی الهی کنیم، اینجا می‌شود از مصادیق وجه الله قرار بگیرد. اما اگر این صبغه و این لون نباشد، این نابودی محض است.

همّ و غم ما باید در همین عنوان باشد، عمری که از ما گذشته، واقعاً چقدر ما با «وجه الله» ارتباط داشتیم، چقدر نزدیک شدیم

و اتّصاف پیدا کردیم؟ یا اینکه همه وجودمان را هم که غربال کنند، چیزی از وجه الله بیرون نمی‌آید. ممکن است هزاران اصطلاح از ما بیرون بیاید و دهها کتاب از ما بیرون بیاید، صدها سخنرانی از ما بیرون بیاید، اما هیچ یک عنوان وجه الله را ندارد. باید هم و غم ما در این باشد. حالا این قسمت آیه، خودش یک بحث تفسیری خیلی خوبی دارد، که اولاً مراد از وجه الله چیست؟ آیا مراد ذات خدای متعال است، مراد صفات خداست؟ مراد آیات خداست؟ مراد انبیاء و اولیاء و اوصیاء هستند؟ که همه اینها در روایات هم آمده. «وجه» به حسب معنای لغوی؛ آن چیزی است که اگر انسان بخواهد با غیر ارتباط پیدا کند، از آن طریق ارتباط پیدا می‌کند. انسان به صورتش که می‌گویند «وجه»، چون از این طریق ارتباط پیدا می‌کند.

خدای تبارک و تعالی از طریق کتاب و دینش، از طریق انبیاء و اوصیاء خود با بشر ارتباط دارد. لذا همه‌ی اینها مصداق برای «وجه الله» می‌شود. نکته‌ی مهم این است که در روایات، وارد شده که مراد از «وجه الله»؛ ائمه‌ی معصومین (ع) است. در روایتی از امام صادق (ع) وارد شده که «نحن وجه الله الذی لایهک»؛ که هلاک نمی‌شویم. ائمه (ع)؛ «وجه الله» هستند. باز در تعبیر دیگری از امام صادق (ع) در خود این «إلا وجهه» وارد شده که «وجه الله» را به «دین خدا» تفسیر کرده «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهُهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الذِّي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الذِّي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوْيَةٌ»؛ آن «وجه الله»ی که خدا از آن طریق با بشر ارتباط دارد؛ «ائمه‌ی معصومین (ع)»، «دین خدا» و «انبیاء» هستند.

در روایت دیگر «كل شيء هالك إلا وجهه»؛ وجه را به «من أخذ طريق الحق» معنا کرده است. اینهایی که در روایات آمده تماماً بیان مصداق است، «دین خدا»، وجه خداست، «پیغمبر (ص)» وجه خداست، ائمه (ع) وجه خدا هستند، آیات قرآن، اوصاف خدا، حتی در بعضی از روایات، وجه الله را به عمل صالح هم معنا کرده، همه اینها «وجه الله» هستند.

نتیجه‌ای که می‌خواهم از این مطلب در این وقت کم بگیرم این است که ما در یک راهی قرار گرفتیم که واقعاً می‌توانیم خودمان را در وادی بقاء قرار دهیم، باقی بمانیم و باقی ماندن به این نیست که انسان که از دنیا برود اسمش باشد، صحبتش باشد، کتابش باشد. خیلی از زهاد و اولیاء بزرگ در میان علما بودند که ما اسمی از آنها سراغ نداریم، ولی حقیقت وجودی آنها عندالله باقی است. هر چه دارد استمرار پیدا می‌کند تا روز قیامت، آنها در آن سهیم هستند، حالا خواه ما بدانیم یا ندانیم. ما در یک راهی قرار گرفته‌ایم که اگر واقعاً یک توجهی پیدا کنیم، می‌توانیم خودمان را به گوشه‌ای از وجه الله متصل کنیم.

حالا قاعده‌ی این «وجه الله» هم مراتب زیادی دارد؛ «و یبقی وجه ربک» آن بقایش هم مراتب دارد. مبدا ما از این جهت غفلت کنیم. آنچه که انسان را «وجه الله» قرار می‌دهد، تدبیر به دین خداست، اگر کسی متدبیر به دین خدا باشد و حلال و حرام خدا را رعایت کند، اگر موقعیتی به دست آورد و به دیگران ظلم نکند، وجودش در خدمت دین باشد، اگر انسان حلال و حرام الهی را رعایت کند و به دین خدا تدبیر پیدا کند، این می‌شود «وجه الله»، این هم می‌شود از مصادیق انسانهای موجود، و باقی می‌ماند. اما اگر نسبت به دین خدا واقعاً لغزش داشته باشیم، گاهی حلال را رعایت می‌کنیم و گاهی نمی‌کنیم، گاهی حرام را رعایت می‌کنیم و گاهی نمی‌کنیم، خدایی نکرده عمری هم از ما بگذرد و در آخر از «وجه الله» چیزی در ما اثر نباشد، چه خسارت بزرگی است؟

یک عده‌ای از انسانها هستند که واقعاً از این معارف و حقایق، دور هستند. اینها که جلوی چشمان ماست، ما چرا بی‌نصیب و محروم باشیم؟ آیا تا کنون از خودمان سؤال کرده‌ایم که ما از مصادیق «وجه الله» هستیم یا نه؟ آیا یک حقیقت نورانی مستمر إلى يوم القيامة و بعد يوم القيامة پیدا کرده‌ایم یا نه؟ خودم را عرض می‌کنم؛ خیلی فاصله داریم. اگر نفی مطلق هم نکنیم، اما فاصله خیلی زیاد است و این برای انسان خسارت بزرگی است. ببینیم واقعاً چرا پیامبر (ص) «وجه الله» است؟ چرا وصی او «وجه الله» است؟

در تفسیر صافی، مرحوم فیض، وجه را به پیامبر و وصی و یک مصداق دیگر عقل کامل دادند، وصی و عقل کامل، قاعدتاً یک

مرتبه پائین‌تر از اینهاست. بعید نیست که ما بتوانیم بگوئیم علما و بزرگان می‌توانند از مصادیق «وجه الله» شوند. البته مراتبی هم دارد. آن «وجه الله»ی که پیامبر(ص) است با «وجه الله»ی که امیرالمؤمنین(ع) است، مرتبه‌شان فرق دارد، اما می‌توانیم در این مستثنی قرار بگیریم، با تدبیر به دین خدا و اتخاذ طریق حق، با عمل صالح. در کافی از امام صادق(ع) همین آیه را سؤال کردند، «**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**» ؛ حضرت(ع) ابتدا فرمودند که «**مَا يَقُولُونَ فِيهِ**» ؛ سنی‌ها در مورد این تعبیر چه می‌گویند؟ سائل می‌گوید «**يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ**» ؛ می‌گویند خدا یک وجه ظاهری دارد، همه چیز از بین می‌رود اما آن باقی می‌ماند. روی تقسیمی که اکثر اهل سنت قائل هستند، فقط صورت خدا باقی می‌ماند و بقیه اعضای وجودی خدا هم طبق زعم باطل آنها از بین می‌رود.

«**فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ**» ؛ یک مطلب بسیار بسیار اشتباهی را اینجا گفته‌اند، مراد آن وجهی است که خدا از طریق او با بشر ارتباط پیدا می‌کند. ما هم واقعاً اگر متخلّق به اخلاق الهی باشیم، می‌توانیم یک مصداق ضعیفی از «وجه الله» باشیم. مردم از ما رنگ و بوی خدایی را ببینند، مردم از ما رنگ و بوی دین را ببینند. واقعاً گاهی اوقات انسان فکر می‌کند که مردم ممکن است که یک عمل باطلی، یک انحراف یا اشتباهی را از انسان ببینند و پای دین بگذارند و می‌گذارند. اما خوشا به حال آن روحانی و طلبه‌ای که واقعاً وجودش، «**وجه الله الذي يؤتي منه**» است، که خدا از آن طریق ارتباط با بشر پیدا می‌کند و بشر از آن طریق خدا را می‌بیند. ببینید چه مسیر نورانی و چه مسیر با عظمتی را خدا در اختیار ما قرار داده است. مبدا از این نکته غفلت کنیم.

خداوند همه‌ی ما را از مصادیق «وجه الله» قرار دهد. آمین ربّ العالمین

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.